



اسماعیلیان نزاری در تاریخ ایران

پدیدآورده (ها) : خلعتبری، اللهیار

فلسفه و کلام :: شناخت :: دوره جدید، بهار و تابستان 1369 - شماره 1 و 2
از 56 تا 70

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/627404>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 07/11/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

اسماعیلیان نزاری در تاریخ ایران

دکتر اللهیار خلعتبری
گروه تاریخ

برای روشن شدن تاریخ فرقه مذهبی - سیاسی نزاری در تاریخ ایران که از سال ۴۸۳ هـ. توسط حسن صباح در ایران به وجود آمد لازم است که نخست مختصری از سابقه تاریخی و علت افتراق مذهب اسماعیلیه از مذهب شیعه دوازده امامی که در حدود سال ۱۴۸ هـ. انجام گرفت گفته شود^۱.



۱: اسماعیلیان به نامها و لقبهای مختلف معروف شده‌اند که این القاب به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف: دسته اول القابی هستند که از سوی خودشان و یا از طرف پیروانشان به آنها داده شده است، مانند فاطمی و علوی (به اعتبار نسب این سلسله که به حضرت فاطمه می‌رسد، در مقابل خاندان عباسی)، باطنی به اعتبار آنکه در احکام مذهب تاویلات داشتند و به باطن شریعت توجه می‌کردند، در مقابل بقیه فرق و مذاهب را ظاهر می‌داشتند. سبائی به اعتبار هفت امامی بودن * اصحاب التعلیم ** به این خاطر که آنها معتقد بودند که به مجرد نظر و استدلال، عقل مردم از معرفت خداوند تعالی کافی و وافیه نیست مگر به تعلیم معلم مرشد اصحاب الدعوة الهادیه، اسمعیلیه (پیروان اسماعیل، در مقابل فرق دیگر شیعه از جمله کیسانیه و زیدیه، اهل تاویل، اهل تایید، اهل تربیت، اهل حق،

ب: دسته دوم القابی هستند که از طرف دشمنانشان به آنها داده شده است. از جمله قرمطیه، ملاحده، زندیق، معطل، فاسق، کافر، ثنوی، مجوسی، اباحی، مقنعه، بابکیه، صباحیه، محمره، مبیضه، فداییه، حشیشیه، مزدکیه ***

«خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و فاطمیان ... به گوش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجان، بهنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۵۶، ص ۹.

«علامه دهخدا، لغتنامه، سازمان لغتنامه، ج ۸ - ذیل نام اسمعیل، ص ۳۵۶۵.

*** مارشال گ. س. هاجسن .. فرقه اسماعیلیه - ترجمه فریدون پدروای - کتابفروشی تهران تریسز،

۱۳۴۶، ص ۲۰.

امام ششم شیعیان حضرت امام جعفر صادق (ع) چهار پسر داشت، اسمعیل، موسی الکاظم، محمد دیباج و عبدالله افطح. مادر اسماعیل از نوادگان امام حسین (ع) بود.^۱ طبق گفته^۲ شهرستانی در کتاب الملل والنحل، حضرت صادق تا زمانی که مادر اسماعیل در قید حیات بود، هیچ زن دیگری را به حبالة نکاح خود در نیامرد و ازدواج موقت هم نکرد "گویند امام هادی با مادر او هیچ زن منضم نفرمود و هیچ جاریه نیز با مادر اسمعیل ضم نفرمود".^۳

بنا بر گفته بعضی از مورخین امام صادق (ع) در ابتدا نص امامت را بر اسمعیل فرمود، ولی پس از مدتی تغییر عقیده داده و نص را از اسمعیل برداشته و بر برادر کهرش موسی الکاظم (ع) نهاد.^۴ ولی عده‌ای از پیروان انتصاب اخیر را نپذیرفتند و گفتند امام چون معصوم است، نمی‌تواند تغییر عقیده بدهد و انتقال نص از برادر به برادر (از اسماعیل به موسی (ع)) که حضرت صادق انجام داد صحیح نیست و نصول معتبر است.^۵ چون تغییر نص رجوع قهرایی دارد و انتقال امامت فقط در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) جایز بوده و این تغییر بداء است و بداء نیز محال است، بنابراین اسماعیل امام است، این عده هم به دو فرقه تقسیم شدند:

- ۱ - اسمعیلیه^۶ واقفه که امامت را به اسمعیل ختم شده می‌دانند.
- ۲ - اسمعیلیه^۷ مبارکی که پس از وفات اسمعیل، امامت را حق فرزندش محمد می‌دانند و می‌گویند که اگر اسمعیل قبل از پدرش فوت کرده حق امامت او به پسرش محمد

۱: خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجان، به نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۹

۲: ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ترجمه: افضل الدین صدر ترکه، اصفهانی به تصحیح و ترجمه: محمد رضا جلالی نائینی، اقبال، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۵۲.

۳: جامع التواریخ، همان، ص ۹

۴: عطا ملک علاء الدین بن بهاء الدین محمد جوینی - تاریخ جهانگشای جوینی - به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی - انتشارات بامداد چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۴۵ سال چاپ ندارد.

۵: بداء عبارت است از تغییر ملقه، یا مشیت الهی از طرف خداوند بنا بر مصلحت بندگان، و بداء به معنی پشیمانی در شیعه جایز نیست. مطمئناً "اسمعیلیه به همین مسئله پشیمانی خداوند از تعیین نص اول به نام اسماعیل و سپس تغییر آن به نام موسی الکاظم (ع) توجه داشته‌اند. در صورتی که شیعه اعتقاد دیگری دارد. رک به دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن ۴. انتشارات اشرافی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۹.

می‌رسد. به نظر آنها محمد اول الکف و الاستار است و اولین امام دوره^۴ ستر محسوب می‌شود که خلفای فاطمی از اعقاب او هستند^۵. در مورد تغییر نص امامت از اسمعیل به موسی (ع) مورخین نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند که به شرح زیر است:

الف - چون اسماعیل مردی شراپوار بود (اسمعیل شراب مسکر بخورد^۶) حضرت صادق (ع) او را از این مقام خلع کرد و اسمعیل در همین زمان به درود حیات گفت.

ب - عده‌ای معتقدند که اسمعیل نیز مانند زید بن علی که مخالف روش ملائیم امام محمد باقر (ع) بود، عقیده داشت که باید علیه خلفای وقت قیام به شمشیر کرد، و با پیروان افراطی و تندروی پدرش در رابطه بود و به همین مناسبت منصب امامت را از دست داد^۷.

ج - نظریه^۸ سوم این است که اسمعیل پنج سال قبل از فوت پدرش یعنی در سال ۱۴۳ هـ. در گذشت و امام صادق (ع) نص امامت را بر فرزند دیگرش موسی الکاظم قرار داد.

" زعم اهل سنت و جماعت آن است که اسمعیل پیش از پدر خویش ... به پنج سال ... وفات یافت^۹ ". (و اسماعیل پیش از جعفر صادق رضی الله عنه در سنه خمس و اربعین و مائه وفات کرد^{۱۰}).

اسماعیلیه^{۱۱} مبارکی معتقدند اگر اسمعیل قبل از پدر فوت کرده باشد، باز هم امامت حق موسی (ع) نیست، بلکه به محمد فرزند اسمعیل می‌رسد. پس از مرگ اسمعیل، حتی عده‌ای عقیده پیدا کردند که اسمعیل نمرده است^{۱۲}، بلکه برای مصون ماندن او از تعقیب و ایدای دشمنان به‌خصوص خلفا، چنین شایعه‌ای را بر سر زبانها انداختند و امام موسی الکاظم در حقیقت امام مستودع یا امام الحفیظ بود که در هنگام خطر لقب امامت را قبول

۱: فرقه اسماعیلیه، همان، ص ۴.

۲: جامع التواریخ - قسمت اسماعیلیان، ص ۹ - تاریخ جهانگشا، همان ص ۱۴۵.

۳: ۱. ی. برتلس، نامرصور و اسماعیلیان، ترجمه ی. آرین پور، بنیاد فرهنگ ایران تهران،

۱۳۴۶ ص ۷۷.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

۵: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۴۶.

۶: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

کرد تا امام حقیقی (اسمعیل) مستور و درامان باشد^۱.

در مورد سه نظریه فوق ما می‌توانیم با اعتقاد و اعتماد کامل گوئیم که:
(الف) در مورد شراپخواری، این تهمت است کاملاً "ناروا"، چون بنابر گواهی کلیه^۲ تواریخ معتبر، اسمعیل آدمی بسیار پارسا و متقی بود و به همین لحاظ پدرش امام صادق (ع) علاقه فراوانی به او داشت و در موقعی که جنازه او را به مدینه می‌آوردند، پدر به دنبال جنازه می‌رفت و حتی دستور داد که جنازه را که مردم بردوش خود حمل می‌کردند برزمین بگذارند و رویش را باز کرده و به مردم نشان داد^۳. چگونه امکان دارد، امامی معصوم چون جعفر صادق (ع) که رهبر شیعیان و نمونه^۴ کامل تقوی و پرهیزکاری است، به فرزندی شراپخوار تا این حد علاقه داشته باشد که اجازه دهد مسلمانان جنازه او را بر دوشهای خود حمل کنند. مسلماً "این امر بسیار بعید به نظر می‌رسد".

در اینجا توجه به مطلبی ضروری است و آن این است که دو تن از مورخین معتبر، عطا ملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله در مورد تغییر نص دو روایت را ذکر می‌کنند به این ترتیب که نخست مسئله^۵ شرب خمر را مطرح می‌کنند ولی در چند سطر بعد متذکر می‌شوند که اسمعیل در سال ۱۴۳ هـ. وفات کرد و امام جعفر صادق والی مدینه را همراه با عده‌ای از مشایخ شهر بر این امر گواه گرفت و جنازه^۶ پسر را در گورستان بقیع دفن کرد^۷.

متأسفانه در گفتار این مورخین تناقض آشکاری به چشم می‌خورد. چون نخست مسئله شرب خمر مطرح می‌شود، در صورتی که در چند سطر بعد ماجرای فوت اسماعیل و مراسم رسمی تدفین او عنوان می‌گردد. اگر حقیقتاً^۸ اسماعیل مردی فاسق و شراپخوار بود و این عمل وی مورد انکار پدر، تاحدی که بصراحت، به قول عطا ملک او را از فرزندی خویش طرد کرد ".... اسمعیل شراب مسکر می‌خورد جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است، شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که فرمود *بَدَّالِلهِ فِیْ اَمْرِ اِسْمَعِیْلَ* بر پسر دیگر موسی نص کرد"^۹.

۱: امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگترین فرزندان او و دانای به همه اسرار امامت و تا هنگامی که قائم به امر امامت است بزرگتر اهل زمان خود باشد، ولی حق تفویض امامت را به فرزندش ندارد و امامت در نزد او به صورت امامت و ودیعه است. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندانش واگذار کند. ر.ک. تاریخ شیعه، همان ص ۲۵۷.

۲: جامع التواریخ، همان ص ۱۰.

۳: جامع التواریخ، همان ص ۷ و ۸. تاریخ جهانگشا، همان ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۴: تاریخ جهانگشا، همان ص ۱۴۵.

در این صورت چگونه امام صادق (ع) پس از فوت اسماعیل پرنجازه‌اش حاضر می‌شود و حتی او را در گورستان بقیع دفن می‌کند. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که مسئله^۱ شراپخواری اسمعیل از بیخ و بن بی‌اساس و صرفاً "تهمت و افترا" است که از سوی دشمنان اهل بیت و خلفای فاطمی به آنها زده شده است.

ب) نظریه^۲ دوم که دلالت دارد بر تماس و رابطه اسماعیل با پیروان تن‌خورو افراطی پدرش که خواهان قیام مسلحانه علیه خلفای وقت بودند، در هیچ یک از تواریخ معتبر و قدیمی بصراحت ذکر نشده است. فقط در تحقیقی که برتلس دانشمند روسی تحت عنوان "ناصر خسرو و اسمعیلیان" انجام داده است به این مسئله آن‌هم نه به‌طور جزم و یقین، اشاره می‌کند و می‌گوید "وقایعی که در پیرامون امام جعفر صادق (ع) رخ داده، به‌عنوان نمونه و مثال تفرقه در میان شیعیان افراطی و معتدل در اصل امامت، شایان توجه است، خود امام جعفر صادق (ع) که خلف‌الصدق علی (ع) و دارنده علم مخفی بود چون در پیرامونیان خود قدرتی واقعی نمی‌دید که بر آن تکیه کند، با امویان و بعد با عباسیان راه‌مسالمت درپیش گرفته و هیچ‌گونه داعیه ریاست نداشت اما همه میل نداشتند که وی را تنها به‌چشم یک رییس و پیشوای مذهبی محترم ببینند!"

قدر مسلم این مورخ مرتکب اشتباهی شده است که ارتباط دارد با مسئله غلاة در شیعه و به‌خصوص ابوالخطاب و پیروان او که اعتقاد داشتند که تنها امام برحق که دارنده و نگهدار علم است می‌تواند اسلام را نجات دهد و آنان امام جعفر صادق (ع) را خدای روی زمین می‌خواندند^۳. امکان دارد این مورخ با توجه به مسئله ابوالخطاب، تصور کرده است که رابطه‌ای بین اسماعیل و خطابه موجود بوده است. که با استفاده از همین مطلب نظریه^۴ دوم را عنوان کرده و معتقد است که امام صادق (ع) به علت نفرتی که از عقیده و عمل این فرقه داشته و حتی ابوالخطاب را لعن کرده از رابطه فرزندش با این مردم بدنام ناراحت بوده است. آنچه مسلم است درجایی ثبت نشده است که اسمعیل با این عده روابط بسیار نزدیک داشته و یا اینکه به‌رغم تمایل پدرش، قصد داشته است که علیه خلفا قیام مسلحانه کند. بنابراین، این نظریه هم مردود است.

ج) نظریه^۵ سوم، یعنی ترک اسمعیل قبل از پدر چون مورد تایید اکثر مورخین معتبر از جمله رشیدالدین فضل‌الله و عظاملک چوپینی می‌باشد قابل قبول است. همان‌گونه که در صفحات قبل ذکر کردید این مورخین معتقدند که اسماعیل، با تفاوت در ذکر تاریخ فوت،

۱: ناصر خسرو و اسماعیلیان، همان، ص ۷۷.

۲: همان، ص ۷۸.

پنج سال یا بیشتر، قبل از پدر وفات کرد و حضرت صادق (ع) برای اینکه در آینده دربارهٔ جانشین او مسایل و اختلافاتی پیش نیاید، در حضور بزرگان مدینه، محضری ساخت، مبنی بر فوت اسمعیل، با تایید کلیه افراد سرشناس، تا در آینده فوت وی سبب سوء استفاده سودجویان نشود. ولی همانگونه که می‌دانیم این ماجرا مورد استفاده و سوء استفاده قرار گرفت. حتی عده‌ای هم منکر مرگ اسمعیل شدند و پس از مدتی ادعا کردند که او را در بازار بصره دیده‌اند که کوری را شفا داده است.^۱

به‌هر صورت پس از مرگ امام صادق (ع) عده‌ای از پیروان مسئله تغییر نص را عنوان کرده و گفتند که هرچند اسماعیل قبل از پدر وفات کرده است ولی امامت در فرزند او محمد مستقر است، و او را اول الکف و الاستار خواندند،^۲ و گفتند چون امامت به محمد بن اسماعیل رسید، مرتبه امامت به مرتبه قائمیت ارتقاء یافت.^۳ از محمد بن اسماعیل تا عیدالله مهدی که در سال ۲۹۷ هـ. مدعی خلافت علوی گردید و خلافت فاطمی را در شمال آفریقا تاسیس کرد که تا سال ۵۶۷ هـ. در قلمرو ممالک وسیعی ادامه داشت، امامان اسماعیلی از ترس دشمنانشان به‌خصوص خلفای عباسی در خفا می‌زیستند. این دوره را (دوره ستر) گویند،^۴ ولی دعاة ایشان در شهرها گشته و مردم را به‌سویشان دعوت می‌کردند. مورخین نام امامان مستور از محمد بن اسماعیل تا عیدالله مهدی را سه تن: نوشته‌اند (اسامی ایشان محمد بن احمد است و القاب ایشان رضی و تقی و نقی است).^۵ عطا ملک جوینی چنین می‌نویسد (اثمه ثلاثه که مستور و ممسحون و صاهرنه، در کتاب خدای تعالی رضی، و فی و نقی رضوان الله علیهم می‌باشند).^۶

۱: جامع التواریخ، همان، ص ۱۰.

۲: فرقه اسماعیلیه، همان، ص ۴.

۳: دکتر مهدی محقق - اسماعیلیه، مجله یغما، سال ۱۱، ص ۲۲۶.

۴: رشید الدین فضل‌الله در ص ۱۶ کتاب جامع التواریخ از قول اسمعیلیان در مورد دوران ستر و دوران ظهور چنین گوید (امام لازم نیست که ظاهر باشد. یک چند مستور بود، مانند شب و روز متعاقب و متوالی یکدیگرند، و همواره یکی ظاهر و یکی مخفی و در دوری که امام ظاهر نباشد، باید که داعیان او در میان مردم باشند، تا خلق را بر خدای تعالی حجت باشد). توجیه اسمعیلیان از دوران ستر چنین است. که امام یا امامان در زمان معینی مجبور هستند که در پنهان به‌سر ببرند، چون در صورت آشکار بودن، ممکن است مخالفان با آنها به ستیز و جدال برخیزند و شوکت و شکوه و حتی جان آنان به خطر بیفتد، بدین جهت در دوره خاصی امام پنهان می‌شود، ولی داعیان او برای دعوت برخلاق آشکارند که در زمان مناسب، امام از اختفا بیرون آمده، شخصا دعوت خویش را آشکار می‌سازد.

۵: جامع التواریخ، همان، ص ۲۶.

۶: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۳۵۶.

به رغم تحقیقات وسیع و همه جانبه‌ای که درباره اسماعیلیان شده است، از زندگی امامان مستور اطلاع چندانی در دست نیست به دو دلیل:

الف: در دوره ستر دعاة اسماعیلی سعی می‌کردند که برای حفظ خود و امام اسماعیلی تا آنجا که امکان دارد دعوت را به صورت شفاهی ارائه کرده و از به دست دادن هر نوع نوشته و سندی، هر چند مختصر خودداری کنند تا علیه آنها به کار برده نشود. لذا در این دوره ابهامات زیاد تاریخی وجود دارد.

ب: با سوخته شدن کتابخانه قلعه الموت، در زمان فتح این قلعه توسط مغول، به فرمان هلاکوخان و متاسفانه با مباشرت عطا ملک جوینی^۱، بسیاری از اسناد و مدارک تاریخ اسماعیلیه، به خصوص دوره ستر ناهود گردید که می‌توانست در جهت روشن کردن زوایای تاریک و رفع ابهامات این دوره کمک فراوانی بکند. اما به هر حال عبیدالله مهدی اولین امام دوره پیدایی و ظهور است.

تاسیس خلافت فاطمی عبیدالله مهدی

در مورد سلسله نسب عبیدالله مهدی و اصلیت امامان اسماعیلیه و اینکه آیا امامان این مذهب حقیقتاً از اولادان اسماعیل هستند یا منسوب به عبدالله بن میمون القداح داعی اسماعیلی^۲ و بنیانگذار فکری فرقه رادیکال قرامطه، که چشم پزشکی بود از اهالی اهواز، بین مورخین اختلاف وجود دارد. عده‌ای که بیشتر از دشمنان این فرقه هستند و یا اینکه اهمیت چندانی برای آن‌ها قایل نبوده‌اند، نسب عبیدالله را به عبدالله بن میمون می‌رسانند و او را هم مردی مجوس و شعبده‌باز معرفی می‌کنند.^۳

عطا ملک جوینی در مورد انتساب عبیدالله مهدی به عبدالله بن میمون، ابتدا به شرح تاریخ فرقه قرامطه می‌پردازد و سپس اضافه می‌کند که در فتنه قرامطه شخصی از دعاة اسماعیلی از فرزندان عبدالله بن میمون قداح به ولایت کوفه عراق آمد و پسری با

۱: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۲۷۰.

۲: جامع التواریخ، همان، ص ۹.

۳: فرهاد دفتری - تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین، کتاب ۵۶، مجموعه مقالات درباره

ایران و خاورمیانه، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲.

او بود و گفت من داعی امام و ظهور امام نزدیک است، سپس اضافه می‌کند که چون کار این داعی در آن منطقه بالا گرفت پسری که با داعی اسماعیلی عراق بود به آن ناحیه آمد و اظهار داشت که تا به حال چون مصلحت نبود من خود را داعی امام معرفی می‌کردم، ولی حالا می‌گویم که امام^۱، به عقیده عطا ملک این شخص همان عبیدالله مهدی سر سلسله^۲ خلفای فاطمی است.

متأسفانه عطا ملک حقانیت سلسله فاطمی و عبیدالله مهدی را بدون ذکر دلیل قانع کننده‌ای و یا استناد به منبع معتبری رد می‌کند. مدرک اوسندی است که القادر بالله خلیفه عباسی یعنی بزرگترین رقیب و دشمن مذهبی و سیاسی این فرقه علیه آنها تهیه کرده بود. مدرک دومی که مورد استناد این مورخ قرار گرفته است، اظهار نظر اهالی بغداد و عراق است که عبیدالله مهدی را از فرزندان عبدالله بن میمون معرفی کرده‌اند^۳، یعنی دقیقاً "مردم کوچه و بازار که هیچگونه اطلاع تاریخی از این مذهب نداشتند و علاوه بر آن کاملاً تحت نفوذ مستقیم خلیفه عباسی قرار داشتند، قدر مسلم این است که در حال حاضر به علت گذشت قرن‌ها، ما نمی‌توانیم بصراحت بگوییم که اهالی بغداد در آن زمان نسبت به خلفای فاطمی چه اطلاع، عقیده و باور باطنی داشته‌اند. ولی با تکیه بر شواهد تاریخی و همچنین اعمال و رفتار خلفای عباسی باور داریم که مردم این شهر اگر چنین اظهاری هم کرده‌اند، مسلماً" به علت فشار و تهدید و نفوذ مستقیم خلفای عباسی بوده است. در مورد سند تنظیم شده توسط القادر بالله که عده‌ای از بزرگان آن را امضاء و تایید کرده بودند نیز بیم از حان و تهدید خلیفه عباسی وجود داشته است^۴. متأسفانه عطا- ملک بدون توجه به حقایق تاریخی، شاید به علت خصومت مذهبی و یا حفظ موقعیت شخصی‌اش در دربار مغول چنین اظهار نظری می‌کند. لازم به یادآوری است که صحت سندسازی علیه فاطمیان از سوی عباسیان مورد تایید بزرگانی چون ابن‌خلدون قرار نگرفته است. ابن‌خلدون پس از ذکر موقعیت خلفای فاطمی چنین می‌نویسد: "... و چگونه ممکن است همه این موفقیت‌ها برای کسی روی دهد که در نسب و خاندان، متهم باداعای کاذب باشد و در نسبت دادن ولایت به خویش دروغ بگوید"^۵. جالب توجه است که رشید الدین فضل‌الله هم با وجود منتسب کردن عبیدالله مهدی به عبدالله بن میمون القداح این سندسازی را قبول ندارد و آن را از اقدامات خلفای عباسی علیه خلفای فاطمی می‌-

۱: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۵۴.

۲: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۵۹.

۳: فرقه اسماعیلیه، ص ۸ و ۹.

۴: عبدالرحمن بن‌خلدون - مقدمه ابن‌خلدون - ترجمه محمد پروین کتابادی - مرکز انتشارات علمی

و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ج اول، ص ۳۸.

داند " . . . و این همه روایات و اقوال زعم اهل سنت و جماعت است در انتساب مهدی . و غالب ظن آن است که اینهمه مواضع عباسیان است و نصب ایشان است از بهر آنکه ما را برترتیب این اقوال بینتی واضح است به آنکه می دانیم که ایشان قصد منصب عباسیان می کردند و عباسیان قصد استیصال ایشان . و چون با ایشان چیزی به دست نداشتند و از سطارت و خطارت و رای و تدبیر ایشان منزعج و مضطرب گشتند و چاره دیگر نداشتند مگر آنکه در نسب ایشان طعن کنند تا مسلمانان در مجالس و محافل و انجمنها باز گویند و بر زبانها مقدوح و ملوم و مذموم باشند و بر چشمهای مردم خوار و ذلیل گردند و رغبت به دعوت ایشان نکنند^۱ .

در اینجا می توان یادآوری کرد که امکان دارد رشیدالدین فضل الله و دیگر مورخان که سلسله نسب خلفای فاطمی را به عبدالله بن میمون می رسانند ، مرتکب اشتباه شده باشند که همین سهو ، مورد سوءاستفاده مغرضین و دشمنان این مذهب قرار گرفته است . دلیل ما این است که در صفحه ۲۶ کتاب جامع التواریخ ، در ذکر سلسله نسب عبیدالله مهدی به نام میمون بن محمد بن اسماعیل برخورد می کنیم " ابو محمد عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسینی بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف الهاشمی العلوی الحسینی " . حال امکان دارد نام این عبدالله بن میمون مذکور در سلسله نسب با اسم عبدالله بن میمون قداح اهوازی ، بنیانگذار فکری فرقه قرامطه اشتباه شده باشد .

مسلمانان " عده ای از مورخین مغرض و به خصوص خلفای عباسی که به این تشابه اسمی توجه داشته اند ، استناد مغرضانه کرده و سلسله نسب فاطمیان را به جای عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل ، به عبدالله بن میمون القداح اهوازی رسانیده باشند . لازم به تذکر است که بنابر نوشته عبیدالله مهدی بنیانگذار خلافت فاطمی خطاب به اسمعیلیان یمن ، نامهای میمون ، مبارک و سعید نامهای مستعار است برای امامان دوره سترو اسمعیلیان اولیه که برای حفظ خود و فرار از آزار عباسیان به کار می بردند^۲ .

رشیدالدین فضل الله در مورد ظهور عبیدالله مهدی و آغاز خلافت فاطمی روایت می کند که یکی از دعاة اسمعیلی به نام ابوعبدالله صوفی محتسب از قبیله کتامة برای دعوت به مغرب (شمال آفریقا) رفت و در آنجا گروه بسیاری پیرو او شدند ، تا اینکه پسر عبدالله که امام و صاحب دعوت بود بدان طرف رفت . ابوعبدالله به خدمت او پرداخت ، او را

۱ : جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۴ .

۲ : فرهاد دفتری - همان مقاله ، ص ۱۲۳ .

استقبال کرد و گفت تاکنون من از جانب تو براین ولایتها دعوت می‌کردم ، حال چون تو رسیدی ، به حکومت اولی‌تری "ابوعبدالله کتامی به خدمت او مبادرت نمود بر سهیل استقبال و خدمت کرد و گفت : من به ولایتها به نیابت تو دعوت می‌کردم ، اکنون چون تو رسیدی ، به حکومت اولی‌تری "^۱!

با توجه به مطالب گفته شده و عمل ابوعبدالله ، حقانیت سلسله نسبیه عبیدالله مهدی ثابت می‌شود . زیرا مطمئناً "ابوعبدالله صوفی که از داعیان بزرگ اسمعیلیه به شمار می‌رفت ، با علم به حقانیت و امامت عبیدالله مهدی در خدمت او درآمد و گر نه راحت می‌توانست از موقعیتی که در منطقه به دست آورده بود شخصاً "استفاده کرده و زمام امور را به دست بگیرد .

باید توجه داشته باشیم که مستشرقین نیز با استناد به کتب عربی و فارسی مخالف فاطمیان ، این خلفاء را از فرزندان عبدالله بن میمون القداح می‌دانند در اینجا فرض مسئله دیگری هم ممکن است و آن اینکه ، شاید عمل مورخین در انتساب فاطمیان به القداح از آنجا ناشی شده است که چون در دوره ستر که از محمد بن اسماعیل تا عبیدالله مهدی می‌باشد یک خلاء تاریخی وجود دارد و از سرگذشت امامان مستور اطلاع بسیار مختصری در دست است که آن هم منحصر است به ذکر نام آنان ، برای مثال "نامهای ایشان محمد بن احمد بن ... است و القاب ایشان رضی و وفی و ثقی و مهدی پسر ثقی است "^۲ لذا مورخین نتوانسته‌اند یک رابطه صحیح سلسله نسبیه بین عبیدالله مهدی و محمد بن اسماعیل به وجود بیاورند .

عبیدالله مهدی در سال ۲۹۷ هـ در مغرب (در ناحیه تونس فعلی) و در میان قبیله کتنامه (در شهر نجلماسه) که قبلاً "به وسیله ابوعبدالله شیعی به کیش اسمعیلی درآمده بود قیام کرد . ولی به وسیله بنی اغلب حکمروایان قیروان دستگیر و زندانی شد که به وسیله ابوعبدالله و افراد قبیله کتنامه از زندان رهایی یافت ، و بنی اغلب را شکست داد.^۳ از این زمان امامان اسمعیلی از دوره ستر به دوره ظهور و پیدایی وارد شدند . عبیدالله مهدی تا سال ۳۲۲ هـ . خلافت کرد . در این مدت کارهای مهمی انجام داد ، از جمله سرکوبی دولت بنی رستم در تاهرت آفریقا ، جنگ با قرامطه ، تسلط بر اسکندریه و ساختن شهر مهدیه در کشور تونس فعلی که از سال ۳۵۸ هـ . پایتخت او گشت .^۴

۱ : جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۲ و ۲۳ .

۲ : تاریخ جهانگشا ، همان ، ص ۱۵۹ .

۳ : جامع التواریخ ، همان ، ص ۲۳ .

۴ : تاریخ جهانگشا ، همان ، ص ۱۵۸ .

پس از عبیدالله پسرش القائم محمد از سال ۳۲۲ هـ. تا سال ۳۳۴ هـ. خلافت کرد، که در این مدت به بسط فتوحات کوشید. پس از وی، المنصور بالله در سال ۳۳۴ هـ. خلافت یافت و مدت هفت سال حکومت کرد. در دورهٔ این خلیفه خلافت فاطمی قدرت زیادی یافت. معروف است که منصور بالله بسیار بلیغ و فصیح و صاحب ذهنی نیکو و فهمی بسیار بود، وی در سال ۳۴۱ هـ. در سن سی و نه سالگی درگذشت.^۱

چهارمین خلیفه فاطمی، المعزالدین الله پسر المنصور بالله بود که پس از پسر خلافت یافت. مردی صاحب رای و اراده و تدبیر، و بسیار شجاع و با سیاست و کفایت بود. به گفتهٔ رشیدالدین فضل الله "سیاست ملک هواحبی کرد، تا ملک او از ملک پدرانیش زیادت گشت. معز به جبل اوراس بیرون آمد و همه بگرفت، و اهل افریقیه به طاعت او درآمدند...".^۲ در زمان این خلیفه مملکت مصر به دست ابوالحسن جوهر سردار خلیفه فتح شد و نیز به فرمان او شهر قاهره بنا نهاده شد.^۳ در این هنگام چون قرمطیان شورش کرده بودند، بین آنها و جوهر سردار خلیفه جنگی رخ داد که قرامطه شکست خوردند. "و از اینجا می توان دانست که قرامطه نه از اتباع اسمعیل بوده اند".^۴

در دورهٔ چهارمین خلیفه، حدود مملکت فاطمی به منتهی درجه وسعت رسیده بود، "و مصر و شام و دیار بکر و دیار ربیع و حجاز و یمن از تصرف بنو العباس انتزاع نمودند و در دست المعزالدین الله آمد و اساس عدل و انصاف چنان در مملکت نهاد که هنوز از رسوم معدلت و آثار نصفت او مثل زنند و حکایات عجیب باز گویند. و در پیش بارگاه او چند صندوق نهاده بودند که هر روز پر زر کردند و بعد از بار عام و برداشتن خوان، درویشانرا اجازت بودی که به یک دست چندانکه تواند برگرفتن بردارد".^۵ پنجمین خلیفه فاطمی العزیز بالله است که ۲۱ سال خلافت کرد. معروف است که بین این خلیفه با عضدالدوله دیلمی باب مکاتبه و مراسله باز بوده است.^۶ این خلیفه هم با کمال جدیت به بسط قلمرو حکومت و تحکیم خلافت فاطمی کوشید.

پس از العزیز، فرزندش الحاکم در سال ۳۸۶ هـ. به خلافت رسید. الحاکم اولین خلیفه فاطمی است که در مصر به دنیا آمد. در دورهٔ این خلیفه مظلالم و فجایع زیادی

۱: جامع التواریخ، همان، ص ۳۴.

۲: همان، ص ۳۸.

۳: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۶۱.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۴۱.

۵: جامع التواریخ، همان، ص ۴۳.

۶: همان، ص ۴۷.

نسبت به مردم، به خصوص پیروان مذاهب و ادیان دیگر از جمله یهود و نصاری اعمال می‌شد. برای مثال او دستور داده بود که مسیحیان حق سوار شدن بر اسب را نداشته باشند.^۱ حاکم در سن یازده سالگی به خلافت رسید، تربیت صحیح نیافته و بعدها نیز مبتلا به جنون شد. جنون و بیماری روحی الحاکم را با تمام مظاهر آن می‌توان در این فرمان مشاهده کرد. "حاکم منادی فرمود که عورات از خانه بیرون نیایند و بر بامها نروند، و اسکافان موزه عورات ندوزند، و درخانه‌ها محبوس باشند مگر شبها به حمام روند"^۲ چگونه می‌توان باور داشت که خلیفه، سلطان و یا حاکمی به‌خود اجازه دهد چنین حکم عجیب و ظالمانه‌ای صادر کرده و نیمی از جمعیت فعال یک جامعه را از حقوق طبیعی و اجتماعی‌اش محروم کند، مگر آنکه حقیقتاً "دیوانه باشد".

دوره قبل از الحاکم، دوره خوشبختی و شادکامی خلافت فاطمی بود، چون امامان مقتدری در بسط قدرت و تحکیم مبانی خلافت می‌کوشیدند و با رأفت و عدالت زیادی حکومت می‌کردند، ولی با خلافت این خلیفه و اعمال مجنونانه‌اش و بعدهم به خلافت رسیدن خلفای بی‌لیاقت بعدی، این خوشبختی به پایان رسید. قدرت فاطمیان نه تنها از گسترش بازماند بلکه از داخل هم دچار اغتشاشات و هرج و مرج و تزلزل شد. در دوره المستنصر بالله هشتمین خلیفه، در یک‌زمان کوتاه، خلافت فاطمی می‌رفت که حیات تازه‌ای یابد و حتی خلافت عباسی را نیز منقرض کند، که اوضاع دگرگون شد. به این صورت که ارسلان بساسیری که ابتدا از غلامان امراء دیلمی بود، به روایتی در سال ۴۴۴ هـ.^۳ و به روایت دیگر در سال ۴۵۰ هـ.^۴ وارد بغداد شد و القائم به‌امرالله خلیفه عباسی را بیرون کرد و خطبه به نام خلیفه فاطمی خواند و مدتی بغداد را در تصرف داشت. در این زمان طغرل سلطان سلجوقی بنابه‌خواهش خلیفه عباسی، در ظاهر برای نجات اسلام و خلافت، ولی در باطن به پیروی از سیاست روز و مصلحت و منفعت شخصی، ارسلان بساسیری را شکست داده و در دومین جنگ او را به قتل آورده و خلافت عباسی را احیا کرد. اعمال و رفتار و ظلم و کشتار مردم توسط الحاکم^۵ باعث نفرت پیروان شد تا حدی که در سال ۴۱۱

۱: همان، ص ۵۰.

۲: همان کتاب ص ۵۸ - همچنین رک. تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۶۸.

۳: جامع التواریخ، همان، ص ۷۰.

۴: جلال‌الدین همایی، غزالی‌نامه، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۱ پاورقی.

۵: عبدالرحمن بن خلدون، العبد، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، موسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶، ص ۸۲.

ه. خلیفه به قتل رسید^۱. مدت خلافت او ۲۵ سال و عمرش ۳۷ سال بود.

پس از الحاکم، پسرش الظاهر در سال ۴۱۱ ه. به خلافت رسید، که مدت خلافتش ۱۶ سال بود و مرگش به سال ۴۲۷ ه. در زمان این خلیفه است که حاجیان خراسان در بازگشت از مکه به نزد او رفتند و حسنک نیشابوری، حسنک وزیر - وزیر سلطان محمود غزنوی، مورد لطف و محبت خاص خلیفه فاطمی قرار گرفت و خلعت گرفت. چون این خبر به بغداد رسید، خلیفه عباسی غضبناک شد، نامه‌ای به سلطان محمود نوشت و حسنک را متهم به قرمطی‌گری کرد. محمود غزنوی خلعت خلیفه فاطمی را سوزانید تا رفع اتهام قرمطی‌گری از حسنک کند، ولی از تسلیم وزیر به خلیفه عباسی خودداری کرد، چون خلیفه قصد داشت که حسنک را به این جرم اعدام کند. در نهایت این خلعت و محبت خلیفه فاطمی، برای حسنک وزیر عاقبت خوشی نداشت، چون سبب شد که پس از مرگ سلطان محمود غزنوی و در ابتدای سلطنت سلطان مسعود غزنوی به اتهام قرمطی‌گری بردار شود^۲.

پس از الظاهر فرزندش المستنصر در سن هفت سالگی به خلافت رسید. مدت ۶ سال خلافت کرد و اوج وسعت خلافت فاطمی در زمان او بود "و مملکت او مشتمل بود بر سایر مغرب از آفریقایه و اندلس، و قیروان و مصر و تهامه و نجد و یمن و نوبه و دیار ربیع، و دیار بکر تا بغداد و نواحی آن و اکثر حجاز عرب و بساسیری مدت یک سال تمام خطبه او در بغداد و موصل و آن نواحی می‌کرد." ولی چون مستنصر در کودکی به خلافت رسید، پس از مدتی، بدر بن عبدالله ملقب به بدرالجمالی که سردار سپاه بود، همه کاره مملکت شد و بر خلیفه و تمام امور مسلط گشت که این تسلط از سویی، و از جانبی دیگر ضعف شخصی خلیفه، سبب تضعیف خلافت فاطمی گردید. قدرت و نفوذ بدرالجمالی به اندازه‌ای بود که در امر جانشینی نیز مؤثر بود. او موفق شد به دلایلی که شرح آن از حوصله این مقاله بیرون است مستنصر را وادار کند که به‌رغم میل باطنی و روش مذهبی و سنت آباء و اجدادی عملی انجام دهد که همین عمل در زمان امام جعفر صادق (ع) سبب جدایی اسماعیلیان از مذهب شیعه دوازده امامی گردیده بود یعنی تغییر نص. مستنصر نص جانشینی را از

۱: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۷۲.

۲: خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات تهران، گام، (سال چاپ ندارد)، ص ۱۸۳.

۳: تاریخ بیهقی، همان، ص ۱۸۶.

۴: جامع التواریخ، همان، ص ۷۷.

نزار فرزند ارشد و کارآمد خود برداشت و بر پسر دیگرش، مستعلی قرارداد که مورد حمایت بدرالجمالی بود.^۱

از اواخر دورهٔ المستنصر، قدرت خلافت فاطمی روبه افول آورد. چون این خلافت از این پس به صورت قدرتی بی‌تحرك و تنبل درآمد و فقط به فکر آن بود که تمام آن چیزهایی را که به وسیلهٔ خلفای نخستین به دست آمده بود حفظ کند. خلیفهٔ فاطمی دیگر قادر نبود که بسان اجداد نیرومندش، با تمام قدرت با رقیب خود پنجه درافکند و از نو تجدید حیات کند. پس از المستنصر، المستعلی فرزند دوم او به خلافت رسید که تا سال ۴۹۵ هـ. در قدرت بود. سپس فرزندش الامر خلیفه شد که ۲۹ سال حکومت کرد. خلیفه بعدی الحافظ بود که در سال ۵۲۴ هـ. خلیفه شد و سپس الظافر از سال ۵۴۴ هـ. الی ۵۴۹ هـ. خلافت کرد. بعد از او الفائز از ۵۴۹ تا ۵۵۵ هـ. خلیفه بود. سپس العاضد از ۵۵۵ تا ۵۶۷ هـ. خلافت کرد، که در اواخر دوره فاطمی این خلافت بسیار ضعیف شده و منحصر بود به مصر. پایان کار خلافت فاطمی به وسیلهٔ صلاح الدین ایوبی قهرمان جنگهای صلیبی بود که در سال ۵۶۷ هـ. با تصرف قاهره، خلافت فاطمی را ساقط کرد و خطبه به نام خلیفه عباسی خواند.^۲

ادامه دارد

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع و مآخذ

- ۱ - خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ هـ.
- ۲ - علاءالدین عطا ملک بن بهاء الدین بن محمد بن محمد الجوینی، تاریخ جهانگشای، بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ دوم، انتشارات بامداد، تهران، سال چاپ ندارد.
- ۳ - عبدالرحمن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

۱: جامع التواریخ، همان، کتاب ص ۱۰۱.

۲: تاریخ جهانگشا، همان، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

- ۴ - عبدالرحمن بن خلدون، العبر، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۴۶.
- ۵ - عزالدین علی بن الاثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی به اهتمام سید حسن سادات ناصری انتشارات کتب ایران، تهران (۱۳۵۱)، جلد شانزدهم.
- ۶ - مارشال گ. س. هاجسن، فرقه اسماعیلیه، ترجمه و مقدمه و حواشی از فریدون بدره‌ای، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۶ چاپ دوم.
- ۷ - برنارد لوئیس، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، چاپ دوم.
- ۸ - آ. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه ی. آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶ ه.
- ۹ - دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۳۹ ه جلد سوم.
- ۱۰ - دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم - انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۵ ه.
- ۱۱ - جلال الدین همایی، غزالی نامه، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۲ ه.
- ۱۲ - خواجه ابوالفضل محمد بن حسینی بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به تصحیح و اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، انتشارات تهران، گام، سال چاپ ندارد.
- ۱۳ - علامه دهخدا، لغتنامه، سازمان لغتنامه، تهران، ج ۸.
- ۱۴ - فرهنگ دفتری، تحقیقات اسماعیلی و اسماعیلیان نخستین، کتاب آگاه، مجموعه مقالات درباره ایران و خاورمیانه، انتشارات آگاه - تهران - ۱۳۶۲ ه.
- ۱۵ - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، اقبال، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۶ - دکتر مهدی محقق، اسماعیلیه، مجله یغما، سال ۱۱.
- ۱۷ - م. ی. دخویه، قرامطه بحرین، ترجمه دکتر باقرامیرخانی، نشریه دانشگده ادبیات تبریز. شماره ۴ سال ۱۶ - شماره ۴ سال ۱۷ - شماره ۳ سال ۱۸. شماره ۴ سال ۱۸. شماره اول سال ۱۹ - شماره ۲ سال ۱۹.